

۲۷ مهر، مرتضی کیوان تیرباران شد

مرتضی کیوان

عمومی فراموش نشدنی

احمد زاهدی لنگرودی

بیش از نیم قرن از اعدام مرتضی کیوان گذشته است. بازخوانی زندگی مرتضی کیوان بیشتر از آن جهت دارای اهمیت است که ستاینندگان سلطنت پهلوی، به یاد آورند چه کارنامه در پشت سر دارند.

مرتضی کیوان بین سالهای ۳۳- ۱۳۰۰ش- ۱۹۵۴-۱۹۲۱ می زیست. به لحاظ تاریخی این دوره بی مهم از سرنوشت ملت ایران است. مرحله گذار از سنت به ظواهر مدرنیته که می توان آن را در ابعاد مختلفی از دگرگونی در شکل حکومت همراه با تغییر نظام سلطنت از قاجاریه به پهلوی، تغییر ساختار حقوقی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، تا دگرپرسی ادبیات که با رویگردانی از ساختی کلاسیک به ساختی نوین در شعر و داستان منجر می شد؛ همراه دانست.

مرتضی کیوان پدرش را در جوانی از دست داده و بعد از پایان تحصیلات وارد وزارت راه شد و تا مقام معاونت دفتر محمد سعیدی - معاون وزیر راه - در دولت دکتر مصدق ارتقاء درجه یافت. کیوان پیوسته در پس کسب دانش بود. دیگران را تشویق و راهنمایی می کرد، در بحث و انتقاد منافع خودش را کنار می گذاشت، به سخن دیگران گوش فرا می داد. فقط در حدی که باید اظهار عقیده می کرد؛ فتوای بیجا نمی داد. آدمها را دوست داشت و درک می کرد و روشنفکری کتابی نبود. مشخصات ظاهری کیوان را چنین توصیف کرده اند: «مردی جوان با موهای سیاه پرپشت، سبیل کلفت، چشمان درخشان و خندان». کیوان سیگار را با چوب سیگار می کشید که گویا رسمی متداول در آن زمان بود که بیشتر سیگارها فیلتر نداشت! کیوان همیشه مقروض بود. و برای باز پرداخت قروض اش که برای کمک به دیگران همیشه نیازمند آن بود، باز از دوستان قرض می کرد.

کار، سیاست و ادبیات سه حلقه ایست که مرتضی کیوان پیوسته در آن استمرار می یابد. بتدریج و به موازات تثبیت قدرت طی دهه های ۳۰-۱۳۲۰ او نیز به استمرار این سه حلقه ادامه می دهد. تا جایی که به اذعان بسیاری از دوستانش و ادیبان این دوره، او نقطه مرکزی حلقه بی شمار اتصال اهالی ادبیات و سیاست زمان بود. روزنامه نگاری زبر دست، مدیر نشری کارآ و منتقد ادبی هوشیاری بود و از همه مهمتر مرتضی کیوان اولین ویراستار ایرانی و پایه گذار انجمن ادبی **شمع سوخته** بود. در نتیجه از جریان های ادبی و هنری و سیاسی و اجتماعی آن دوره در ایران اطلاع کامل داشت. وی به ادبیات روسیه تسلط داشت و نوشتارهای زیادی درباره آن نوشت. علاوه بر مدیریت داخلی مجله بانو، دبیری مجله جهان نو، عضویت در هیات تحریریه مجله کیوتر صلح در دهه ۱۳۲۰ و آغاز ۱۳۳۰ از عمده مسئولیت های فرهنگی و روزنامه نگاری اوست. کیوان ضمن مبارزاتش چندین بار دستگیر شد ولی هر بار چند ماهی بیشتر طول نکشید. یکبار هم به خارک تبعید می شود. او با نام خودش و با چندین نام مستعار مثل دلپاک، آویده، آبنوس، بیزار، پگاه و غیره می نوشت. چند داستان کوتاه به تاریخ ۱۳۲۲ در همدان و نیز دفتری شامل چند داستان کوتاه در سال های ۲۸ و ۲۹ در تهران نوشته است. در سال های ۲۰ تا ۲۲ قطعات ادبی و اشعارش را در نشریه "گل‌های رنگارنگ" چاپ می کرد.

همسر مرتضی کیوان در گفتگویی با نشریه «نامه مردم» درباره او می گوید: «کودکی کیوان در سختی معیشت گذشت و وقتی درسش را تمام کرد، پدر نداشت و سرپرستی خانواده را بر عهده گرفت. و به استخدام وزارت راه درآمد و مامور خدمت در همدان شد. خواهر و مادرش با او همراه بودند، سختی زندگی در همدان و سرمای سخت آنجا رنج های فراوانی برای این خانواده کوچک به بار آورد. یادداشت های سالهای جوانی اش از روح پر خلجان و کنجکاو و نا آرام و در ضمن خجول و معصوم او حکایت دارد. کیوان به گفته خودش فعالیت سیاسی را از سال ۱۳۲۱ شروع کرد ... اگر اشتباه نکنم در حدود سال ۱۳۲۹ در مراسم عروسی برادر سیاوش کسرایی با او و سایه (هوشنگ ابتهاج) آشنا شدم ... پس از نیم ساعت گفتگو به نظرم رسید که سالهاست با هم دوست و آشنا بوده ایم». همسر مرتضی کیوان که در ضمن دختر خاله فریدون رهنما، دوست بسیار نزدیک مرتضی کیوان است، متأسفانه نمی تواند سالهای زیادی در کنار کیوان باشد، بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ همه توده ای ها و روشنفکران چپ گرا پراکنده شدند. دیگر سر ناترسی می خواست که با کتاب و کتابچه کارش باید. کمترین مجازات زندانی شدن بود. و در این گیر و دار است که کیوان ازدواج کرده و از آن جا که کارش با این اقلام ممنوعه بود، چه از لحاظ کار و درآمد و چه از لحاظ وضع سیاسی، در تنگنا قرار می گیرد.

مرتضی کیوان، وقتی هنوز کودک بود، همراه خانواده و برای کار پدر به اصفهان می رود؛ پدرش در آن جا - مثل یک تبعیدی! - سقط فروشی باز می کند. و در تمام این دوران خاطره عموی مقتول - شیخ واعظ قزوینی - فراموش نمی شود.

عموی کیوان که در واقع بزرگ خانواده محسوب می شده، سرنوشتی به شومی سرنوشت مرتضی داشته، روزنامه نگار فعالی بود که هرچند مرتضی او را در چهار سالگی از ست می دهد، ولی به علت اهمیت فوق العاده یی که این عمو «شیخ یحیی» - صاحب روزنامه های «نصیحت» و «رعد» در قزوین - داشته، اثر عمیقی در روح و تمایلات او باقی گذاشته بود.

شیخ یحیی معروف به واعظ قزوینی یکی از نخستین ترقی خواهان سوسیالیست و شهرستانی ایران بوده است. این شخص که در سالهای آخر جنگ جهانی اول و بلا فاصله بعد از انقلاب کبیر اکتبر مرام سوسیالیسم را انتخاب کرده بود، روزنامه نصیحت را در اختیار مارکسیست های آن دوره گذاشت. گفته می شود او از اهالی سرشناس قزوین بود که کلامش کاری بوده ... درست در بحبوحه خلع احمد شاه قاجار و به قدرت رسیدن رضا میرپنج، روزنامه نصیحت را توقیف می کنند و شیخ یحیی برای آزاد کردن آن به تهران به سراغ دوستانش در مجلس شورای ملی می رود و هنگامی که غروب هفتم آبانماه ۱۳۰۴ وارد میدان بهارستان می شود به ضرب گلوله از پا در می آید.

پدر مرتضی کیوان که پس از این رویداد همراه خانواده به اصفهان کوچ کرده است، در همین شهر فوت می کند و درگذشت پدر آشوب بزرگی در زندگی مرتضی به وجود می آورد. او بلافاصله بعد از دوران طفولیت و وظیفه یک مرد را به عهده می گیرد و به عنوان تنها مرد خانه، نان آور می شود.

دوره شاداب و بی غم شباب را نشناخته است، فرصت بازی کردن و شوخی کردن یا با سر و همسر به گشت و گذار رفتن را نداشته است، هیچ! کودک بوده از قزوین به اصفهان کوچ داده شده، یتیم و سرگردان، به محض اینکه تحصیلات مقدماتی اش تمام شده، پی نان درآوردن دویده است ... او بلندپرواز است و عاشق قلم و کاغذ ... مطالعه می کند، فکر می کند، در خفا می نویسد و با وجود انواع گرفتاری ها می تواند مدرسه تخصصی وزارت راه را به پایان برساند. مرتضی مامور می شود که در همدان خدمت کند. از همدان است که مرتضی شروع می کند به مکاتبه با

روزنامه ها و مجلات. در این زمان است که خانم مدیر مجله بانو - خانم منیره سعیدی - که اتفاقاً همسر معاون وزیر راه نیز هست، برای نشریه اش نیازمند نیرویی هشیار و خلاق بود و کیوان را می یابد و اسباب انتقال کیوان به تهران را نیز فراهم می کند. بدین ترتیب مرحله تازه ای در زندگی مرتضی کیوان آغاز می شود.

کیوان در تهران و احتمالاً همزمان با احمد شاملو که دوستانی صمیمی بودند، پس از آشنایی با فریدون رهنما به شدت متأثر و متحول می شود. فریدون رهنما دریچه بزرگی را به روی کیوان باز می کند. و آن اطلاعات و ادبیات چپ روی آن روز جهان، مخصوصاً فرانسه و پاریس است.

تا پیش از ازدواج، کیوان خانه ای در یکی از فقیرترین محلات تهران آن زمان، در خیابان ری داشت که حتی برق هم نداشت. و بعد از ازدواج به خانه ای در کوچه خانقاه رفت و هم اینجاست هم دستگیر می شود. اما این تغییر و جابجایی دلیل داشت. ظاهراً کیوان عضو ساده و بدون مسئولیت تشکیلاتی در حزب توده بود و در مطبوعات علنی حزب فعالیت داشت.

پس از لو رفتن سازمان نظامی حزب توده اسامی بدنه نظامی به دست پلیس افتاد و اکثریت اعضاء گرفتار شدند. ۲۷ نفر از آنان تیرباران و تعدادی مخفی شدند که با کمک حزب به شوروی گریختند. در دوران مخفی بودن، این افسران را در خانه هایی که صاحب آن توده یی بود، به ابتکار حزب پناه می دادند. صاحب خانه را «کوپل» می گفتند. اگرچه حزب افراد با مسئولیت و شناخته شده را هرگز کوپل تعیین نمی کرد، اما مرتضی کیوان کوپل می شود و چنانچه اشاره شد به همین منظور به خانه ی جدید نقل مکان می کند. او مسئول صیانت از سه تن از افسرانی می شود که به طور غیابی محکوم به اعدام شده بودند.

همسر کیوان چگونگی دستگیری او را چنین وصف می کند: «دوم شهریور و از شب های گرم تابستان بود. ما پشت بام می خوابیدیم. ... همسایه ها رو پشت بام سربازها را نشانم دادند. من بلافاصله به نزد مختاری رفتم (از افسرانی که در خانه مخفی شده بود) و ماجرا را گفتم. از حیاط نگاه کردم، چیزی ندیدم. گفتم: من به بهانه برداشتن پتو از رخت خواب به پشت بام می روم. ... دیدم که سربازها با سرنیزه روی بام مشترک خانه ما با همسایه راه می روند، ولی توجه شان بیشتر به خانه همسایه است. ماجرا را به دوستانمان گفتم و از آن ها خواستم که خانه را ترک کنند. در کوچه کسی نبود، ظاهراً ماموران به خانه بغلی ریخته بودند. بعدها شنیدم که یک از افسران که هنوز شناخته نشده بود، عمداً آنها را به خانه کشیده بود تا ما را متوجه قضیه کند. مختاری و محقق زاده را من با خودم بردم و در خیابان سوار تاکسی کردم.

تا مرتضی بیاید من اتاق خودمان را از روزنامه و اسناد و مدارک پاک کردم و همه را بردم ریختم توی یک پستویی که مقداری دیگر هم اسناد و مدارک در آن بود و درش را قفل کردم. مرتضی رسید، ماجرا را برایش گفتم. گفتم: کارتهای حزبی مان؟ خواستم از او بگیرم، نگذاشت. گفتم: می دهم به مادرم، قایمشان کند. ... هنوز لای در را باز نکرده، عده یی با لباس نظامی و یک نفر غیر نظامی ریختن تو و گفتند باید خانه را بگردند. سه ساعت یا بیشتر در خانه ما بودند، می شود درباره این سه ساعت صدها صفحه نوشت.

وقتی بالاخره کارتها به دستشان افتاد، در آن پستو شکسته شد و بسیاری چیزها بر آنها مسلم شد. رفتارشان وحشیانه تر شد. کلمات رکیکی که از دهانشان خارج می شد ناگفتنی است ... بازجویی تمام شده بود و صورت جلسه را آوردند پهلوی من

که امضاء کنم. تو هشتی خانه ایستاده بودم. گفتم: من این را امضاء نمی کنم، شما از اتاق ما چیزی به دست نیاوردید، اتاق های آن طرفی اجاره دو دانشجو بوده است و ما از محتویات آنها بی خبریم. آن را بردند پهلوی مرتضی آن هم همین جواب را داد. ناگهان **سیاحتگر** و چند سرباز ریختند سر مرتضی، با مشت و لگد و قنناق تفنگ بر سر و جان او کوبیدند. مرتضی زیر ضربات آن ها تا می شد، ولی هیچ صدایی حتا یک آخ از او نشنیدم...»

مرتضی کیوان دستگیر می شود. کتک می خورد، به زندان می رود، سراسری محاکمه و بی درنگ تیرباران می شود.

مرتضی کیوان در سحرگاه روز ۲۷ مهر ۱۳۳۳ دستور مستقیم محمد رضا شاه تیرباران شد. چرا وی تنها غیر نظامی بود که اعدام شد.

کیوان در نامه مورخ پنجشنبه ۲ آبان ۱۳۳۰ به دوست دیرین اش مصطفی فرزانه در پاریس می نویسد: «... این شعر ملک الشعراء بهار همیشه در خاطر من است:

آن گرد شتابنده که در دامن صحراست گوید چه نشینی که سواران همه رفتند

و برای ما که همینطور بود، همه رفتند و ما در اینجا غریب ماندیم...» این غربت مرتضی کیوان حقیقی بود، شخصیتی که منبع الهام بسیاری از ادیبان و رهنمای بسیاری سیاسیون دوران خود بود، بی جهت کشته شده، و هیچ اثری از او باقی نگذاشته اند که بماند. باید همواره از کیوان و به قول احمد شاملو: «عموها» در هر شرایطی و هر مکانی، یاد کنیم تا از یاد نبریم در این سرزمین، چه انسان هایی با چه جان فشانی ها برای ما زیستند و برای ما درگذشتند.

مرتضی کیوان مظلومترین چهره سیاسی معاصر، و درخشانترین سیمای انسانی - فرهنگی عصر ما است. باید از او یاد آوریم .

منابع:

بن بست، نامه های مرتضی کیوان، به کوشش م.ف. فرزانه، نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۴
کتاب مرتضی کیوان، به کوشش شاهرخ مسکوب، نشر کتاب نادر، ۱۳۸۲
سایت ها و برخی منابع اینترنتی

تکلمه نخست:

محمد شمس لنگرودی در کتاب ارزشمند تاریخ تحلیلی شعر نو فصلی به مرتضی کیوان اختصاص داده و می نویسد:

شعر چندانی از مرتضی کیوان به چاپ نرسیده، و هرگز در جایی از او به عنوان شاعر یاد نشده است، ولی چند نقد و بررسی پراکنده پیرامون شعر نو به قلم او - بویژه نظرش درباره آهنگ های فراموش شده (نخستین کتاب شعر احمد شاملو) و پیش بینی هوشمندانه اش از آینده شعر منثور شاملو - کافی است که کیوان در رفیع ترین جای دوره نخست تاریخ شعر نو قرار گیرد.

ظاهراً فقط شاملو بود که مرثیه بی در سوگ او سرود:

۱

سال بد

سال باد

سال اشک

سال شک

سال روزهای دراز و اسقامت های کم

سالی که غرور گدایی کرد.

سال پست

سال درد
سال عزا
سال اشک پوری
سال خون مرتضی
سال کیبسه . . .
۲
زندگی دام نیست
عشق دام نیست
حتی مرگ دام نیست
چرا که یاران گمشده آزادند
آزاد و پاک

جای آن دارد که «میخک سپید»ش را نقل کنیم، یادش را گرامی می داریم.

ای میخک سپی چه می گوید
گلبرگ های نازک زیباییت؟
کین آرزوی مرده روان گیرد
ز آهنگ ساحرانه شیوایت

سرمایه نشاط به من بخشد
آرامشی که هست در اندامت
در خلق آرزوی طلب کوشد
خاموشی و سکوت دلارامت

گلبرگ پر فروغ درخشانت
صد آرزوی خفته کند بیدار
وز داروی سکوت تو می گردد
دیوانه حریس هوس هشیار

آهسته آن نگار فسونگر را
خواندم به پیش و نرم بدو گفتم
«سرمایه نشاط شد دستم
بس کز امید وصل گهر سفتم»

بوسیدم آن لبان چو یاقوتش
وز غصه های گم شده بگسستم
وان میخک سپید معطر را
بر حلقه های گیسوی او بستم

ای میخک سپید بمان جاوید
بر زلف آن فسونگر خوش اندام
وز آرزوی خفته دیرینه
بر گوش وی فسانه بخوان آرام؛

زان آرزو که خفته ز ناکامی
در غرفه های کاخ دل حیران
زان پس که بس ز کوشش بی فرجام
پیموده راه اصل ورا شادان

ای مایه نشاط من! ای میخک!
بس کن دگر فسانه خاموشی
کاین راز سر به مهر نمی ماند
پیوسته در پناه فراموشی

بیرون کشد ز پرده پندارم
این راز ساحرانه و هم انگیز
بس خنده می زند چو مروارید
آن برگ های روشن شوق آمیز

کن عشق خواب رفته دیرین را
ز آهنگ مهرپرور خود بیدار
برخوان سرود شادی و سرمستی
ای میخک، ای الهه افسونکار!

مرتضی کیوان، هفتم اسفند ۱۳۲۶

تکمله دوم:

جمعه ۳۰ مهرماه ۱۳۳۳ یعنی یکسال و یک ماه پس از کودتای ۲۸ مرداد، مجله تهران
مصور عکس اعدام مرتضی کیوان را به همراه نخستین گروه افسران توده ای (سرهنگ
سیامک، سرهنگ میشری، سرهنگ عزیزی، سرگرد عطارد، سرگرد وزیریان، سروان
مدنی، سروان واعظ قائمی، سروان شفا و ستوان افراخته) تیرباران شده منتشر کرد.

(این مقاله با اندکی ویراستاری و تلخیص منتشر شده است)
راه توده ۱۹۸ ۲۰،۱۰،۲۰۰۸